

بشناسانیم؛ اخیراً در عراق یک مترجم به من گفت شعری اعتراضی که یک جوان در کنسرت خوانده و فراگیر شده، یک شعر معروف در ادبیات چپ عرب علیه بی عدالتی است که نشان می دهد رگه هایی از تفکر سوسیالیستی در این اعتراضات وجود دارد و حتی بعضی از روحانیون از این ادبیات استفاده می کردند. ما چنین پدیده ای در ایران کم داریم که یک نفر هم روحانی و هم سوسیالیست باشد. رگه های مختلف فکری در جوامع پیرامون راباید شناخت. عراق از نظر فکری قدرت کمتری از لبنان و مصر در جهان عرب دارد. مصری ها خیلی به ایران علاقه دارند و مسائل را تعقیب می کنند ولی متقابلاً ما نمی دانیم در مصر چه خبر است و چهره های فکری شان را نمی شناسیم. روشنفکران ما توجه زیادی نشان نمی دهند، مترجمان هم همین نظر را در ندومی گویند از ترجمه زیاد استقبال نمی شود. مثلاً شاعران فلسطینی یا سوری به ای چهره های ادبی بزرگی در جهان هستند مانند ادونیس درویش اما مخاطب ایرانی چقدر آنها را می شناسد؟ این یک نقیصه ای است برای ما که نمی دانیم در آن کشور ها چه می گذرد و همچنین روشنفکران بزرگ و چهره های تأثیرگذار از بهار عربی چه جمع بندی دارند؟ چون نظرات هم منفی و هم مثبت است. من سال ۲۰۱۲ در پنجاهمین سالگرد استقلال الجزایر برای سخنرانی در همایش فرانتر قانون و مناسبات او با دکتر شریعتی به این کشور رفته بودم. در اوچ بهار عربی بود و روشنفکران معروفی مانند سمیر امین از مصر و فرانسه و کشورهای مختلفی آمده بودند؛ از هند گرفته تا لبنان و تونس و کامرون و دیگر کشورهای آفریقایی. آنها در آن زمان در مورد بهار عربی زیاد خوش بین نبودند به دلیل اینکه می گفتند اروپایی ها مناطق نفتی را امن می کنند و باقیه مناطق کاری ندارند مثل همین کاری که الان در سوریه می کنند. دخالت هایی که در سوریه و لیبی از سوی قدرت های خارجی پیش آمده وضع را بدتر کرد و نتیجه منفی داد و تروریسم در این سرزمین ها بیشتر رشد کرد. در افغانستان طالبان هنوز قدرت دارند و در نهایت مجبور به مذاکره با آن شدند. آن روشنفکران در همایش می گفتند که ما اعتراض به وضع موجود را قبول داریم ولی اینکه به دست خودمان کشورمان را نابود کنیم پذیرفتنی نیست.

■ چون هیچ تصویری از آینده و تصویری از نیروهای بدیل ندارند. شارل حلور، رئیس جمهوری پیشین لبنان می گفت: «من فردا را نمی دانم چه خواهد شد، اما پس فردا را می دانم.» یکی از دلایل عدم همراهی روشنفکران همین نامعلوم بودن پس فرداست. تحولات امروز دموینیوار هم کشورهای را برمی گیرد. طوفانی می وزد و از مرزهای گذر و تبدیل به سامانه اعتراضی در کل منطقه می شود. بعضی کشورهای اکسن می زنند مانند اردن که دولت و چند وزیرشان را تغییر می دهند تا سه نوشت دیگر کشورهای چار نشوند؛ کاری که دولت های عراق و لبنان هم به اجبار و نه اختیار به آن می دهند. اما اینکه نظام بدیل یا دولت جایگزین چه باشد هیچ اتفاق نظر و تصور مشخصی وجود ندارد. ولی همین روشنفکران گوشه چشمشان به ایران هست؟ انقلاب ایران یا حوادث اخیر؟

انقلاب ایران اهمیت داشت و حتی روشنفکران اروپایی هم مانند میشل فوکو در جریان انقلاب به ایران سفر کردند و روند حوادث را از نزدیک دیدند. به این دلیل که از ایران این انقلاب ها شروع شد؛ اما بعضی کشورهای هستند که مرجع اند مثل مصر که وقتی در این کشور انقلابی رخ می دهد بر دیگر کشورهای تأثیرگذار است و تبدیل به الگویی در جهان عرب و شمال آفریقا می شود. میزان آسیب پذیری و شکننده بودن سیستم ها بستگی به نوع مدیریت هایشان دارد؛ مثلاً در مراکش به دلیل اینکه شاهانش خیلی به سنت بهای می دهند و سعی می کنند تظاهر به امور دینی داشته باشند و خودشان را امیرالمؤمنین می دانند، جنبش اسلامی اپوزیسیون در این کشور ضعیف تر می شود ولی در کشورهای که سکولارتر یا نظامی هستند، می بینیم که اسلام گرایی رشد بیشتری دارد؛ مثل الجزایر که جبهه نجات اسلامی در دوره ای رشد می کند و حتی در انتخابات رأی می آورد. در این کشور ها نوعی تضاد بین جامعه با دولت به وجود می آید. در سوریه که دکتر شریعتی در آنجا به امانت دفن شده است و ما پیش از تحولات اخیر همیشه به آنجا سفر می کردیم، می دیدیم اکثریت جامعه سنی هستند اما نظام، علوی است و اقلیت محسوب می شود. برعکس در عراق که اکثریت شیعه و کرد هستند اما رژیم سنی و اقلیت بود. در برخی کشورهای دیگر هم جامعه از نظر فرهنگی و مذهبی معتقد بودند اما رژیم های لایک و نظامی و غیر مذهبی بر آنها حاکم بود. مردم با نظام و رژیم حاکم موافق نیستند و از قدیم هم همین طور بوده است. این یک امر عمومی در جهان است و در اوپاهم همین طور است ولی در کشورهای منطقه چون آزادی بیان خیلی کمتر است و محدودترند بیشتر به صورت اعتراضات زیرزمینی خودش را نشان می دهد و اگر امکان ابراز اعتراض داشته باشند جنبش های اعتراضی شدیدتری رخ می دهد.

■ چرا؟ چون نمایندگانی که انتخاب می کنند، نمایندگان واقعی آنها نیستند؟ شاید این مسأله در اوپا تا حدی حل شده باشد. نظام نمایندگی یا نظم سیاسی که دارند به هر حال تا یک حدی کارگشا است. در منطقه ولی با وجود اینکه دموکراسی و انتخابات هم مثلاً وجود دارد، ولی این انتخابات ظاهراً عقیم است.

انتخابات جدی ای نیست. انتخاباتی که یکی مثل صدام ۹۰ درصد رأی می آورد انتخابات نیست، انتخابات واقعی نمی تواند برگزار کنند چون مشخص است که در انتخابات دولت نمی تواند از پیش اکثریت آرا را از آن خود کند و شکست می خورد. نظام هایی هستند که تن به انتخابات نمی دهند و توازن قوای نظامی دارند و معمولاً افسرانی بودند که رشادت هایی در یک دوره هایی در جنگ های منطقه ای و ملی کردند مانند ناصر و سادات در مصر. اینها افسرانی ملی بودند که حمایت اکثریت مردم را داشتند ولی در آغاز با کودتا بر سر کار آمدند. قذافی با کودتا بر سر کار آمده بود یا رژیم های بعضی سوریه و عراق با کودتا قدرت گرفته بودند؛ از طریق انتخابات و دموکراسی و با انتخاب مردم قدرت نگرفته اند. شکل گیری برخی از این کشور ها گاه محصول یک توافق بین المللی بوده مثل بحرین، بحرین از ایران جدا شد و به یک اقلیتی داده شد که اکثریت را نمایندگی نمی کند. طبعاً مشکل به وجود می آید. حالا بعضی از این کشور ها سنت های جنگ و نظامی گری دارند مانند یمن که همیشه در آن جنگ های داخلی وجود دارد؛ چون در سنت زیدی اسلحه جزو فرهنگشان است و اسلحه را از رومی بپندند. به این دلیل همیشه در جنگ هستند و حتی اگر کمونیست هم باشند آن سنت وجود دارد. پس سنت ها هم مهم است که در جوامع قبایلی مانند شمال آفریقا گاه موجب حوادث دلخراش و خشن می شوند، ولی در مصر یا کشورهای پیشرفته تر کمتر چنین اتفاقاتی می افتد. در شبه قاره هند عادات و مناسبات دیگری وجود دارد. تنوع مذهبی بیشتری دارند و امکان شورش های دینی هم وجود دارد اما به دلایل مختلف شورش ها در جایی گسترش پیدا می کند و در جایی خیر، چرا در اردن کمتر و در سوریه بیشتر رخ می دهد؛ دلایل این نیست که رژیم اردن ممکن است محق تر باشد نسبت به رژیم سوریه اما نشان می دهد که ملاحظات را رعایت می کنند. شاید امکانات دموکراتیک یا فرهنگی بیشتری به مردم می دهد که این اعتراضات گسترش بیشتری پیدا نمی کند. در الجزایر هم اعتراض آغاز شد ولی مانند تونس و کشورهای دیگر بهار عربی گسترش نیافت. به دلیل اینکه یک وضعیت خاص داشت و از یک جنگ داخلی بیرون آمده بود و از جدل خسته بود ولی به این معنا نبود که از این سیستم راضی بودند. بعضی از اینها هم رژیم هایی هستند که از بطن مقاومت ها و انقلاب های بحقی زاده شدند. محصول مبارزات ضد استعماری بوده و رهبران مبارز و مجاهد بودند. مانند جمال عبدالناصر که پدر ناسیونالیسم عرب بود اما بتدریج در قدرت منحرف و فاسد شدند و محبوبیتشان را از دست دادند. قذافی را در آغاز ببینید، فردی انقلابی بود ولی بعد ببینید چه شد. چهل زن محافظ داشت و با شتر راه می رفت و اقداماتی غیر عقلانی می کرد. این طبعاً نظام شکننده تر دارد. مصر ارتشی دارد که با اسرائیل جنگیده؛ به هر حال مأموریتی دارد و کشور را نگه می دارد. در هر کشوری وضع متفاوت است که چه اندازه این جنبش ها گسترش پیدا می کنند.

■ در هم تنیدگی در شروع بهار عربی و اعتراضات اخیر در خیلی از کشورهای منطقه چه عاملی دارد؟ فرهنگ و زبان مشترک؟ شرایط سیاسی یکسان؟ قیاس بایکدیگر؟ جهان عرب به دلیل اینکه یک زبان دارند نمی توان گفت در مجموع خود را یک ملت می دانند، از نظر فرهنگی بسیار در هم تأثیرگذار هستند. وقتی زبان یکی باشد و فرهنگ نزدیک باشد در واقع مانند این است که یک کشور هستند و می توانند تلویزیون ها، رادیوها و اخبار همدیگر را ببینند که بر هم تأثیر بیشتری می گذارند ولی در مورد کشورهای دیگر که زبان شان فرق دارد مثل هندی و ایرانی و ترک تأثیر پذیری شان از کشورهای همسایه متفاوت است. مثلاً ایران به طور مستقیم در ترکیه تأثیر ندارد. اما به طور غیر مستقیم از نظر فکری یا تجربه تاریخی مثل انقلاب ایران برای همه کشورهای تبدیل به یک الگو می شود. در فرانسه که بودیم وقتی تظاهرات می کردیم، مسلمانان مقیم فرانسه می آمدند با ما همبستگی می کردند و به ما می پیوستند. یعنی انقلاب ایران را از آن خود می دانستند. به دلیل اینکه مسلمان یا اهل جهان سوم هستند می آمدند و همبستگی می کردند. انقلاب ایران در آغاز خیلی تأثیر می گذاشت و اینکه می گفتند صدور انقلاب، به شکل طبیعی بود و انقلاب می توانست صادر شود و این یک خطری برای برخی قدرت های منطقه ای بود. نفس این انقلاب که در یکی از متحدین و پایگاه های آمریکا و اسرائیل در خاور میانه که ژاندارم کل منطقه بود چنین حادثه ای رخ دهد روی کشورهای دیگر بسیار تأثیرگذار بود بخصوص در عراق. یکی از دلایل حمله صدام به ایران هم همین بود که احساس خطر درونی می کرد. چون پایگاه شیعه و کرد و عناصر سازنده کشور عراق از ایران تأثیر می گرفت. همین مثال نشان می دهد تأثیر کشورهای همدیگر خیلی زیاد است.

■ چطور کشورهایی که بسترهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شان متفاوت است، در مقاطعی دست به انتخاب های مشابه می زنند. شرایط لیبی و مصر و عراق متفاوت است اما قذافی و سادات و صدام، نظامیان ملی گرا در برهه زمانی نزدیک به هم سر کار می آیند. با وجود اینکه بسترهای متنوعی دارند ولی گویی انتخاب هایی مشترک دارند. در شناخت جهان عرب این جادچار مشکل می شویم که چه جوامع طوایفی باشند یا